فقه: زکات، جلسه 91: سه‌شنبه 17/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که مرحوم آقای خویی فرموده بودند که در بحث انحصار زکات به موارد نه گانه و عدم انحصار هم شبیه همین بحثی که در مال التجارة هست مطرح است ولی در آنجا یک روایت خاصی وجود دارد که آن روایت خاص اقتضاء می‌کند که ما بتوانیم بین نفی و اثبات جمع کنیم. و آن کاشف از این است که این نفی و اثبات به هر حال مراد از اثبات، استحباب زکات هست و مراد از نفی عدم وجوب. آن هم روایت علی بن مهزیار هست که در روایت علی بن مهزیار امام علیه السلام هر دو دسته روایات را تصدیق کرده و فرموده هم روایت‌هایی که زکات را به نحو مطلق جعل کرده، هم روایت‌های دیگر هر دو دسته صحیح هستند. خب اگر بخواهد هر دو دسته روایت صحیح باشد باید حمل به استحباب کرد. این چکیدۀ فرمایش مرحوم آقای خویی هست. اینجا من قبل از این‌که وارد بحث مرحوم آقای خویی بشوم یک نکته‌ای را تذکر بدهم بد نیست آن این است که مرحوم آقای روحانی در کتاب زکاتشان نسبت به این روایت علی بن مهزیار می‌فرمایند این روایت مضطرب است و یک نوع اضطراب در متن در مورد این روایت قائل شدند و کأنّ از این روایت از بعضی جهاتش استفاده می‌شود یک روایت است، از بعضی جهات استفاده می‌شود چند تا روایت است امثال اینها، در وسط متن وقَّع تکرار شده امثال اینها. اینجوری اشکال را مطرح کردند. حالا یک بار دیگر روایت را می‌خوانم با این دید روایت را نگاه کنید یک قدری صحبت بکنیم بعد وارد بحث اصلی‌مان بشویم.

می‌گوید: صحیحة «عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام»

این عبد الله بن محمد این‌که کی هست شاید خیلی روشن نباشد به احتمال زیاد مراد عبد الله بن محمد حزینی اهوازی است، و مراد از ابی الحسن هم ابی الحسن هادی علیه السلام هست. ولی حالا خیلی مهم نیست ما مراد را بتوانیم تشخیص بدهیم یا نتوانیم تشخیص بدهیم، چون علی بن مهزیار خودش دارد نامۀ عبد الله بن محمد به امام هادی علیه السلام و جواب امام علیه السلام را نقل می‌کند. عبد الله بن محمد در تسلسل اسناد واقع نیست. به خاطر همین مرحوم آقای خویی تعبیر می‌کنند صحیحۀ علی بن مهزیار، چون به هر حال آن عبد الله بن محمد اثبات وثاقتش خالی از صعوبت نیست.

«جُعِلْتُ فِدَاكَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْغَنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ الْإِبِلِ وَ عَفَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَمَّا سِوَى ذَلِكَ»

یک نکته‌ای در مورد این وضع رسول الله عرض بکنم. تعبیر وَضَعَ را دو گونه حکم پیغمبر داشتند. حکمی که مربوط به پیغمبر هست. یکی پیغمبر حق تشریع داشتند. از روایات ما استفاده می‌شود پیغمبر حق تشریع داشتند، احکام ثابته جعل می‌کردند. در روایات هست دو رکعت اوّل نماز را خداوند جعل کرده، رکعت سوم و چهارم از مجعولات پیغمبر هست. و بین مجعولات مستقیم خداوند که فریضه نام دارد و مجعولات غیر مستقیم تفاوت‌هایی هست. یکی از این تفاوت‌ها این است که در مجعولات مستقیم احیاناً یقین معتبر است و جزم معتبر است، شک درش راه ندارد. در رکعت اوّل و دوم اگر انسان شک بکند روایات باطل است ولی سوم و چهارم باطل نیست یک راه‌حل‌هایی برای حل مشکله‌اش جعل شده. این به خاطر به هر حال یک نوع اهمیتی که مجعولات اوّلیۀ خداوند و از مجعولات ثانویۀ خداوند که سنت نام گرفته دارد. این یک جور جعل‌هایی هست.

یک جور جعل‌ها، جعل به عنوان حکم سلطانی. حکم سلطانی به عنوان یک والی و سلطان که خب یک حکم موقتی را احیاناً جعل می‌کردند. حکم‌هایی که در جنگ‌ها می‌دادند همین جور بوده، حکم‌هایی که، این خب یک شأن دیگری از پیغمبر هست. آن که در این روایت هست وضع رسول الله حکم سلطانی نیست، حکم دائمی است. به خاطر همین عفوی هم که پیغمبر کرده عفو دائمی است. این است که راوی وقتی ادامۀ روایت را هم ملاحظه بفرمایید. در ادامۀ روایت این‌که در کلام بعضی‌ها دیدم که برای جمع بین روایات به بحث حکم سلطانی و آن بحث‌ها وارد شده، اصلاً ربطی به این روایت و بحث ما ندارد. آن که اینجا هست این حکم سنت به معنای حکم دائمی مجعول از طرف پیغمبر. یعنی حکمی که در زمان پیغمبر نیست، برای زمان‌های بعد هم هست و این است که امام علیه السلام وقتی راوی می‌گوید که ما اموال دیگر داریم، می‌گوید پیغمبر عفو کرده دیگر چی داری می‌گویی؟ چه حرفی داری می‌زنی؟ کأنّ این حکم، حکم دائمی است. البته اصلاً حیثی که امام علیه السلام روی آن تکیه دارد این جهتش نیست که دائمی است یا موقتی است. ولی به عنوان یک امر مفروض که این حکم دائمی است بحث را دنبال می‌کند که وقتی پیغمبر عفو کرده دیگر دنبال چی هستی؟ این حرف‌های اضافی چی است؟

شاگرد: اگر عفو پیامبر دائمی بوده و حکم سلطانی نبوده، مشهور است که امیر المؤمنین بر اسب‌ها زکات قرار دادند چطوری می‌شود؟

استاد: آن حکمش سلطانی است. یعنی حکمی که امیر المؤمنین قرار داده بوده سلطانی است.

شاگرد: پس بالأخره عفو می‌شود یک حکم سلطانی.

استاد: بله می‌شود رویش حکم سلطانی قرار داده بشود. ولی بحث این است که آن جعل و وضعی که اینجا هست جعل و وضع دائمی است. این عفوی که اینجا شده از خود روایات این برداشت می‌شود کأنّه، حالا اینجوری تعبیر بکنم کأنّه پیغمبر عفو کرده است و هیچگونه حکم سلطانی بعد از آن هم صادر نشده است. در واقع محصّلش این هست که بنابراین مجرد این‌که این خودش معنایش این است که آن ائمه علیهم السلام هیچگونه حکم سلطانی. البته حکم سلطانی این را هم عرض بکنم، حکم سلطانی در مورد ائمه در جایی که اقتدار ندارند حکم سلطانی هم اصلاً معنا ندارد. و آن هم که تفویض به ائمه شده در، اینها ببینید یک مقامی ائمه دارند به نام مقام تشریع. یعنی همان شأنی که پیغمبر دارد تشریع یعنی ولایت تشریعی که دارد به ائمه هم منتقل شده. حالا ائمه آیا اعمال کردند یا اعمال نکردند آن یک بحث دیگر است. ولی خب روایت‌های متعدد داریم که همان شأن پیغمبر در جواز تشریع برای ائمه هم ثابت هست. پیغمبر تشریع هم کرده، مصادیق تشریعش را هم مفصل در روایات ما داریم. یکی دو تا هم نیست، خیلی موارد متعدد و تفاوت‌هایی که بین سنت و فریضه وجود دارد. لا تنقض السنة الفریضة از این احکام این مطلب هست، تفاوت‌های مختلفی که، البته این تفاوت‌ها نه این‌که به صورت دائمی باشد. در احکام مختلف تفاوت‌های مختلفی به جهت سنت و فریضه بودن در مورد احکام قرار داده شده است.

اما بحث حکم سلطانی خب ممکن است امام علیه السلام در یک زمان در دایرۀ تشیع، مثلا امام جواد علیه السلام یک خمسی دارند که فقط در همین امسال من یک، از باب خمس البته یک دوازدهم است. یعنی به مقدار یک دوازدهم خمس را. یعنی در واقع آن عفوی که در مورد خمس در مورد زمان بوده در آن سال آن عفو را نسبت به یک دوازدهمشان انجام ندادند. یا خود عفو خمسی که در عصر غیبت احیاناً نسبت به مناکح و مکاسب وجود داشته با آن بحث‌هایی که آنجا هست آن هم یکی از وجوه جمعی که بین آن روایت هست حکم سلطانی موقتی اینها هست. ولی از این روایات استفاده می‌شود که یک همچین حکم سلطانی در مسألۀ زکات وجود ندارد. به خصوص زکات از چیزهایی بوده که اصلاً ائمه وارد این مسأله نمی‌شدند چون از شئونات حکومتی بوده. یعنی حاکمان زکات را می‌گرفتند، ورود ائمه در این بحث‌ها به معنای اعلام حکومت، یعنی در واقع یک نوع ادعای حکومت کردن بوده و این است که اصلاً یکی از اعتراضاتی که به ائمه گاهی اوقات می‌کردند که ائمه پول برایشان می‌آید، پول جمع می‌کنند. این پول جمع می‌کنند یعنی همین اموال، مالیات‌هایی که به حکومت‌ها داده می‌شود کأنّ این مالیات‌ها را دارند به امام می‌دهند و امام مدعی هست که من حاکم هستم، مالیات‌ها را باید پیش من بیاورید و از این صحبت‌ها.

شاگرد: این احکام سلطانی را مختص به ائمه می‌دانند روایات، یا آن هر سلطانی که به حق باشد؟

استاد: حالا آن بحث‌های دیگر است، حالا من وارد آن بحثش نمی‌خواهم بشوم. بحث دیگری که احکام سلطانی محدوده‌اش چی است و اینها.

شاگرد: پس این‌که بقیه بیایند خلاف اجماع که مسئولین ما جواز تشریع دارند این درست نیست؟

استاد: معصومین ما مطمئناً جواز تشریع دارند، حق تشریع داشتن معصومین از جهت روایات خیلی مسلم است. این‌که عملاً تشریع کردند یا نه آن یک حرف دیگر است. شاید شاهد روشنی بر این‌که از این حقشان استفاده کرده باشند و تشریعی به ائمه نسبت داده شده باشد شاید درست نباشد. حالا آن بحثش در جای خودش.

غرضم این مطلب هست که این وَضَعَ رسول الله و عفا از این استفاده می‌شود که خداوند اصل زکات را، خذ من اموالهم صدقة به پیغمبر فرموده. پیغمبر تعیین کرده که این اموالهم صدقة یعنی اموالی که هست چه مقدار هست. وضع رسول الله ظاهرش این است که مربوط. اطیعوا الله و اطیعوا الرسول هم، هم مربوط به اطاعت پیغمبر در احکام ثابتۀ به عنوان سنت هست و هم در احکام ولایی در هر دویش اطیعوا الرسول می‌آید.

«فَقَالَ لَهُ الْقَائِلُ عِنْدَنَا شَيْ‌ءٌ كَثِيرٌ يَكُونُ أَضْعَافَ ذَلِكَ فَقَالَ وَ مَا هُوَ فَقَالَ لَهُ الْأَرُزُّ» باز هم نشد ببینم تلفظ دقیقش چی است؟

شاگرد: اُرْزْ، اَرُزْ،

استاد: هر چی گفتیم درست است.

شاگرد: غیر از اُرَزْ بقیه درست است

استاد: گفته بود کِدام درست است یا کَدام؟ گفته بود هیچ کُدام.

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَقُولُ لَكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَضَعَ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ وَ عَفَا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ وَ تَقُولُ عِنْدَنَا أَرُزٌّ وَ عِنْدَنَا ذُرَةٌ وَ قَدْ كَانَتِ الذُّرَةُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله»

می‌گوید من می‌گویم که پیغمبر فقط بر اینها چیز کرده و از بقیه عفو کرده تو می‌گویی ما اُرَز داریم، حالا که ذُرَه که بوده کأنّ حالا اُرَز هم زمان پیغمبر نبوده باشد چیزهای دیگر بوده کأنّ حضرت می‌خواهد بگوید این حکمش یک حکم حقیقی است، مربوط به آن چیزهایی که زمان پیغمبر بوده نیست، آن چیزهایی هست که به‌طور کلی پیغمبر در غلات، چه غلاتی که بعد از این هم اگر غلات بیاید در آنها هم عفو کرده. که همۀ اینها نشانگر این است که این عفو، عفو سلطانی نیست، وضع، وضع سلطانی نیست و جعل دائمی هست و هر چند ائمه علیهم السلام می‌توانستند بر خلاف آن هم جعل بکنند ولی نکردند.

شاگرد: این‌که فرمودید سلطانی هست هم باید اقتدار داشته باشد حالا تعبیر سلطانی نگوییم، بگوییم موقت است به خاطر مصالح زمان. این اگر باشد که لازم نیست سلطان باشد.

استاد: نه، آنش را نمی‌خواهم بگویم حتماً حق تشریع موقت دارند، حق تشریع دائم دارند، همۀ اینها را دارند، ولی می‌خواهم بگویم در این مورد به هر حال چه حق تشریع دائم، چه حق تشریع موقت را انجام ندادند، بحث این است.

«فَوَقَّعَ علیه السلام كَذَلِكَ هُوَ وَ الزَّكَاةُ عَلَى كُلِّ مَا كِيلَ بِالصَّاعِ وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ وَ رَوَى غَيْرُ هَذَا الرَّجُلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْحُبُوبِ»

این «وَ رَوَى غَيْرُ هَذَا الرَّجُلِ» ازش استفاده می‌شود کأنّ این مکتوب و آن مکتوب قبلی یک مکتوب بوده، ادامۀ هم بوده که قبلی‌اش این بوده که روی عن ابی عبد الله علیه السلام هکذا و روی غیر هذا الرجل. کس دیگری هم، البته اسم آن رجل را نبرده ولی.

«رَوَى غَيْرُ هَذَا الرَّجُلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْحُبُوبِ فَقَالَ وَ مَا هِيَ فَقَالَ السِّمْسِمُ وَ الْأَرُزُّ وَ الدُّخْنُ وَ كُلُّ هَذَا غَلَّةٌ كَالْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الْحُبُوبِ كُلِّهَا زَكَاةٌ.

وَ رَوَى أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَا دَخَلَ الْقَفِيزَ فَهُوَ يَجْرِي مَجْرَى الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ عَلَى هَذَا الْأَرُزِّ وَ مَا أَشْبَهَهُ مِنَ الْحُبُوبِ الْحِمَّصِ وَ الْعَدَسِ زَكَاةٌ فَوَقَّعَ علیه السلام صَدَقُوا» یا [صدَّقُوا] «الزَّكَاةُ فِي كُلِّ شَيْ‌ءٍ كِيلَ.»

خب ببینید لحن عبارت استفاده می‌شود کأنّه اینها مکتوبات یک مکتوب بوده ولی وسط این مکتوبات دو جا کلام امام علیه السلام نقل شده وقَّعَ، قال الامام علیه السلام، قال ابو عبد الله علیه السلام، وقَّع علیه السلام. اینها چی است؟ این کأنّ بالأخره یک روایت است، دو روایت است، امثال این. این را به عنوان اضطراب روایت مرحوم آقای روحانی ذکر کرده. ولی این اعتراض ناشی از عدم شناخت اصلاً جایگاه توقیعات است. توقیعات، اصل توقیع تأییدیۀ یک خطی یا دو خطی که سلاطین می‌نوشتند در مورد یک، فرض کنید یک حکم سلطانی که صادر می‌شد، یک فرمان سلطانی، پایین فرمان یک خط در سلطان، فرمان را کاتب یا می‌نوشته، بعد پایین آن، یک یک خطی، مثلاً گاهی اوقات آن سلطان یک چیزی می‌نوشته مهر می‌کرده. توقیع اصلش آن یک خط است. توقیع به معنای امضا یا توشیح یک فرمان هست، اصل معنای توقیع این است. از این اصطلاح توقیع که یک اصطلاح دیوانی هست و در دستگاه‌های حکومت رایج بوده اصطلاح توقیع ائمه علیهم السلام گرفته شده. و آن به معنای این‌که سؤالاتی که می‌پرسیدند ائمه علیهم السلام پاسخ آن سؤالات را می‌دادند. اینها خیلی وقت‌ها توقیعات یک نامه‌ای که می‌نوشتند جای خالی می‌گذاشتند در مورد چیزها، آن جاها را پر می‌کردند. [سؤال، توقیع]؛ [سؤال، توقیع]؛ [سؤال، توقیع]؛ [سؤال، توقیع]؛ اصلاً توقیعی که شما در مورد محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری در غیبت شیخ طوسی ببینید، [سؤال، التوقیع]؛ [سؤال، التوقیع]؛ یک نامۀ واحد است ولی یک جای خالی می‌گذاشتند که امام علیه السلام اینجا را پر کنند. این هم راوی، روایت‌های مختلف را از امام علیه السلام سؤال کرده، یک جای خالی گذاشته که امام علیه السلام نظرش را در مورد این روایات ابراز بدارد. در آن بین‌ها. معمولاً هم خیلی وقت‌ها توقیعات به صورت طوماری بوده. یعنی نوشتجات اصطلاحاً به طومار می‌گفتند مدرّج یا درج. درج این چیزی بوده لوله می‌شده. یک ورقۀ دراز بوده، بعد فرض کنید سؤالات را می‌نوشتند، پاسخ امام ذیلش؛ [سؤالات، پاسخ امام ذیلش]؛ [سؤالات، پاسخ امام ذیلش]؛ اینجوری معمولاً بوده. توقیع به اعتبار این است که کأنّ توشیحی که امام علیه السلام نسبت به آن سؤالات می‌کند، توقیع یک نوع احترام در آن خوابیده. کسی که یک نوع بزرگی دارد نسبت به آن. البته بعداً توقیع یک مفهوم عامی هم پیدا کرده که دیگر تمام نامه‌هایی که از طرف حضرات معصومین علیهم السلام به خصوص در چیزهای اخیر و از زمان امام جواد علیه السلام به خصوص تا ائمۀ بعدی تمام نامه‌هایی که، ولو نامه‌های ابتدایی که در پاسخ سؤال نبوده مفهوم عام توقیع را پیدا کرده. ولی اصل توقیع آن چیزهایی هست که در ذیل سؤالات یا در ذیل درخواست‌ها نوشته می‌شده و این هیچ چیزی ندارد. چند تا سؤال، یک سؤال واحد است. یعنی یک مکاتبۀ واحد هست، ولی این مکاتبۀ واحد در جاهای مختلفش جای خالی وجود داشته و امام علیه السلام در ذیل هر روایتی نظر مبارکشان را نسبت به آن روایت بیان فرمودند. این هیچ گونه تناقضی، اضطرابی اصلاً در آن دیده نیست، این اصلاً مشکلی ندارد.

ولی آن نکته‌ای که اینجا هست که مرحوم آقای خویی به آن تکیه می‌کنند، ایشان می‌گویند که این‌که امام علیه السلام، حالا بیاییم کلام مرحوم آقای خویی. این‌که امام علیه السلام دو دسته روایات متعارض را هم هر دویش را تصدیق کنند این معنایش این است که خب بحث تقیه اینجا مطرح نیست، بلکه اینجا باید یک دسته روایات را حمل بر استحباب کرد. خب ایشان اینجوری می‌خواهند مطرح کنند.

بحث من این است حالا، اوّل یک نکته‌ای عرض بکنم آن این است که این که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که تصدیق روایت‌های متعارضین اینجا هیچ معنایی ندارد مگر این‌که بگوییم یک دسته روایت‌هایش محمول به استحباب هست به این شکل درست نیست، به این دلیل، ما بحث روایت‌های متعارف، بحث حمل به تقیه به دو شکل هست. یکی حمل به تقیه به عنوان حمل جهتی و تصرّف در جهت صدور روایات، یکی حمل به تقیه یعنی حمل بر مورد تقیه. به خصوص در همین روایات بحث ما یک تعبیراتی هست که ازش کاملاً استفاده می‌شود که ائمه علیهم السلام می‌خواهند مورد تقیه را بیان کنند. و این خود آقای خویی هم همین را نقل کرده. در صحیحۀ ابی بصیر هست می‌گوید:

«هَلْ فِي الْأَرُزِّ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرُزٍّ فَيُقَالَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ قَدْ جُعِلَ فِيهِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَ عَامَّةُ خَرَاجِ الْعِرَاقِ مِنْهُ.»

ببینید این اشاره به این هست که می‌گوید خراجی که در عراق گرفته می‌شود این عام، می‌گوید چطور می‌شود که زکات نباشد در حالی که عامۀ خراج اهل عراق از این هست. خب مگر فعل سلاطین حجت شرعی است؟ این استدلال چی می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید مگر می‌شود زکات در این حبوبات نباشد؟ در حالی که این حبوبات در عراق همۀ زکات، عامۀ زکاتش از همین حبوبات غیر غلات اربع هست. این اصلاً چی می‌خواهد بگوید؟ این استدلال؟ این استدلال در واقع اشاره به این می‌کند که مگر امکان دارد انسان زکاتش را نپردازد؟ یعنی اشاره به ظرف تقیه است. یعنی وقتی عامۀ خراج عراق از این زکات است شما مگر می‌توانید آنجا زکات را نپردازید؟ حتماً باید زکات، یعنی اشاره به این است که، آن هم این نکته را عرض بکنم، این حالا بعد من در مورد این روایت یک توضیحی هم اینجا بدهم، آن این است که در بحث زکات در بعضی از این روایت‌ها که حمل به تقیه و امثال اینها کردند، تقیه باید خب امام علیه السلام خودش اگر بخواهد تقیه بکند باید یا مشهور بین عامه باشد که زکات در مطلق اینها باشد، یک همچین چیزی باید باشد یا آن شخصی که امام علیه السلام با آن مرتبط هست و اینها نسبت به آن تقیه کرده باشد. اینجا اینجور نیست که مشهور بین علمای عامه زکات در مطلق غلات باشد. در مغنی ابن قدامه ببینید، افراد کمی هستند که زکات در مطلق غلات قائل هستند. اکثر چیزها مثل مالک، به خصوص مالک که فقیه مدینه بوده و معاصر با امام صادق علیه السلام بوده قائل به زکات در مطلق غلات نبوده، اختصاص می‌داده به همین غلات اربعه. حالا بعضی چیزها را بعضی‌هایشان مثلاً زیتون چیز می‌کردند، به هر حال نسبت به ارز و امثال اینها قائل به زکات نبودند. بعضی چیزها را احیاناً زکات داخل می‌کردند. ولی آن که در مغنی ابن قدامه می‌گوید قائل به زکات بوده دو نفر هست، قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی. این دو نفر را مطرح می‌کند که اینها قائل به، نتوانستم ببینم که خود ابو حنیفه نظرش در این مورد چی هست و امثال اینها. این صحیحۀ ابی بصیر من الآن مراجعه نکردم ببینم اصلاً کدام امام است

شاگرد: قلت لابی عبد الله هل فی الارز

استاد: ابی عبد الله است؟ بله. این احتمال زیاد می‌دهم که محمد بن حسن شیبانی و قاضی ابو یوسف اینها فقهاء، شاگردهای برجستۀ ابو حنیفه بودند که هر دویشان هم قاضی القضات بودند و در دستگاه حکومتی بودند و امثال اینها که اصلاً اینها هستند که ابو حنیفه را ابو حنیفه کردند و امام اعظمش کردند. البته ابو حنیفه در دورۀ خودش در عراق خیلی نفوذ داشته. یعنی فتوای عامۀ مردم از ابو حنیفه تقلید می‌کردند. ولی حکومت پشتش نبوده، ولی این قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی حکومت را هم همراه کرده، در واقع شاید خواستند از پتانسیل مردم عراق که به هر حال مقلدین ابو حنیفه بودند استفاده کنند برای پیشبرد اهداف خودشان. من احتمال زیاد می‌دهم که ابو حنیفه و فقهای کوفه و اینها هم باید علی القاعده، یعنی فقهی که مجرا، چیز حکومت بوده. فقهی که حکومت عملی می‌کرده. از خود این عامة خراج اهل العراق منه استفاده می‌شود که در عراق خراجی که دریافت می‌شده از این چیزها خراج می‌گرفتند. این باید یا حکومت پشتوانۀ این قضیه بوده یا به اعتبار این است که مثلاً ابو حنیفه فقیه آنها بوده آنها خودشان را ملزم می‌دیدند که این را پرداخت کنند و حکومت‌ها هم، این‌که دیگر به نفعشان بوده حالا چیزهای دیگر به نفعشان نباشد فتواهای ابو حنیفه اینجایی که ابو حنیفه اعتقادش این باشد، نشد می‌گویم مراجعه کنم ببینم ابو حنیفه صریحاً فتوایش در این مسأله. یعنی فقط رسیدم مغنی ابن قدامه را ببینم. حالا این را من نگاه می‌کنم بعداً عرض می‌کنم.

آن نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم آن این است تقیه‌ای که اینجا مطرح هست‌، تقیۀ امام علیه السلام نیست، تقیه به عنوان تصرّف در حمل بر تقیه به معنای تصرّف در جهت صدور، بلکه تقیه‌ای که اینجا ممکن است ما بگوییم هست آن این است که روایت‌های زکات در مطلق نباتات ناظر به ظرف تقیه است، یعنی می‌گوید ابی بصیر تویی که کوفی هستی و اهل عراق هستی تو لازم هست برایت زکات را بدهی، به دلیل این‌که ظرف تقیه است. در ظرف تقیه پرداخت زکات واجب است چون تقیه لازم است و واجب هست.

شاگرد: چرا امام روایت اوّل را تأیید کرد؟

استاد: حالا صبر کنید. من می‌خواهم عرض بکنم این‌که دو دسته روایات اگر هر دو دسته بخواهند تصدیق بشوند الزاماّ باید حمل به استحباب کنید این اینجور نیست. خب ممکن است هر دو دسته روایات صحیح باشند هر کدام در جای خودش. یعنی در ظرف عادی در شرایط عادی زکات در ۹ چیز هست. در شرایط تقیه زکات در مطلق حبوبات هست. و این خودش یک جمعی است دیگر ولو جمع دلالی است. امام علیه السلام هر دو دسته را دارد تأیید می‌کند. هر دو دسته در جای خودش ثابت است. البته این را توجه بفرمایید و خود همین که امام علیه السلام حالا صاحب حدائق یک تعبیری دارد عبارت حدائق را من بخوانم، یک تعبیری دارد ایشان

شاگرد: جلد ۱۲، صفحۀ ۱۰۸. روایت عامة

استاد: بله همین است. ایشان می‌گوید این روایت را باید حمل به تقیه کرد:

«و من ما يستأنس به لذلك صحيحة علي بن مهزيار المتقدمة حيث إنه أقر السائل على ما نقله عن أبي عبد اللّٰه عليه السلام في صدر الخبر من تخصيص الوجوب بالتسعة المذكورة و العفو عن ما سواها و إنكاره على السائل لما راجعه في الأرز» گفت کذلک هو «و مع هذا قال له «الزكاة في كل ما كيل بالصاع» فلو لم يحمل كلامه (عليه السلام) على التقية للزم التناقض بين الكلامين و هو من ما يجل عنه، و هذا بحمد اللّٰه ظاهر لكل ناظر»

ایشان می‌گوید این‌که امام علیه السلام این دو تا را با هم جمع کرده است هم گفته کذلک هو، و هم گفته الزکاة فی کل ما کیل بالصاع این معنایش این است که باید حمل به تقیه کرد. این چی می‌خواهد بگوید؟ دقیقاً بر خلاف فرمایش آقای خویی که به همین عبارت استناد می‌کند برای این که حمل به تقیه نباید بشود ایشان استدلال می‌کند حمل به تقیه اصلاً باید بشود. من فکر می‌کنم ایشان همین نکته‌ای که حمل به تقیه مرادشان حمل بر مراد به تقیه است. یعنی می‌گوید این‌که امام علیه السلام هر دو را تصدیق کرده، هم می‌گوید همین دسته درست هستند هم این دسته، یا هر کدام در جای خودش. یکی‌شان در شرایط عادی هست که آن تسعة اشیاء هست. یکی‌شان در شرایط تقیه هست که آن الزکاة فی کل. یعنی علی التقیه یعنی الزکاة فی کل ما کیل بالصاع حکمٌ لزمن التقیة، لظرف التقیة.

شاگرد: آن موقع که راوی اصلاً دستۀ دوم را مطرح نکرده بود.

استاد: نه، خود امام علیه السلام. خب بالأخره کل این مجموعه چیز امام است، یک نامۀ واحد است. یک نامۀ واحد هست، امام علیه السلام می‌گوید که این مطلب درست است، با وجودی که درست است یک مطلب دیگر هم که بعداً شما خواهید گفت آن هم درست است. هم این درست است هم آن درست است.

شاگرد: پیش بینی می‌کرده

استاد: و پیش بینی زیرش نوشته شده بوده. یک مکاتبۀ واحد است.

شاگرد:‌ جدا نوشت. ؟؟؟ ۳۶:۰۵

استاد: مکاتبۀ واحد است، کل اینها یک مکاتبه است. امام علیه السلام، شما می‌گویید امام علیه السلام به محضی که آن را خواند نگاه نکرد بعداً چی نوشته.

شاگرد: نه جواب آن را بعداً می‌نویسد

استاد: نه می‌نویسد خب حالا می‌خواهد اینجا بنویسد، اشکال دارد؟

شاگرد: در مقام جواب یک سؤال است

استاد: کی می‌گوید باید حتماً آنجا باید آن را جواب بدهد؟ آنجا می‌گوید که این مطلب درست است آن مطلبی هم که بعداً. اصلاً سؤال برای دفع این تعارضات است. برای چی سؤال کرده؟ برای این نیست که خود آن روایت به تنهایی پاسخ داده بشود. بحث سر این هست که آیا این روایت درست است؟ با سایر روایات چجوری این را جمع می‌شود؟ اصلاً یک سؤال. امام علیه السلام فرموده که این مطلب درست است ولی یک مطلب دیگری هم که هست آن این است که الزکاة فی ما کیل بالصاع.

شاگرد: چرا حمل به تقیۀ بر امام نشود؟

استاد: حالا صبر کنید. اینجا اصلاً تقیۀ امام معنا ندارد. به دلیل این‌که امام علیه السلام نمی‌تواند به جهت تقیه دو تا کلام متناقض بگوید که.

شاگرد: می‌رساند

استاد: دقت کن. من بگویم که سؤال می‌کند مسح بر خفین واجب هست یا واجب نیست؟ امام علیه السلام می‌گوید مسح بر خفین واجب است و واجب نیست. تناقض‌گویی کردن حل مشکل می‌کند؟ تقیه یعنی امام علیه السلام باید خلاف واقع بگوید نه

شاگرد: از همین تناقض می‌فهمد آن کسی که دارد می‌بیند که این تقیه‌ای است. از همین تناقض به قرینۀ همین تناقض می‌فهمد.

استاد: یک کمی دقت کنید. امام علیه السلام. تقیه یعنی امام علیه السلام می‌خواهد بگوید من تقیه نمی‌کنم. کسی که تقیه می‌کند که خودش تقیه بودن خودش را که نمی‌خواهد اعلام کند که. اگر در مجلس یک نفر خلاف واقع هست می‌گوید من یک کلام تقیه‌ای بگذار برایتان بگویم. اینجوری که نیست. ببینید امام علیه السلام. یک نکته‌ای را من در آن بحث فرق بین مفاد تفهیمی و مفاد جدی همین را می‌گفتم. می‌گفتم در مواردی که مراد جدی متکلم چیز دیگری هست آن چیزی را که دارد مراد جدی را تفهیم نمی‌کند، و مراد جدی نبودن این کلام را هم تفهیم نمی‌کند. فرض کنید طرف می‌آید از شما سؤال می‌کند که فلانی را دیدید یا ندیدید؟ می‌خواهند بگویند اعدامش کنند و امثال اینها. شما می‌گویید ندیدم. تقیةً دروغ می‌گویید. ولی اگر بگویید دیدم و ندیدم. این درست است؟ نفهمیدیم بالأخره دیدی یا ندیدی؟ آن باید خلاف واقع بگوید، زمان تقیه زمانی هست که باید انسان خلاف واقع بشود، حالا توریةً یا کذباً. ولی این‌که به خاطر تقیه یک کلام متناقض بگوید، این‌که معنا ندارد. این که متناقض گفته شده این یعنی ناظر به ظرف تقیه است. اگر آن کلامی که صاحب حدائق می‌خواهد بگوید، البته عبارتش، عبارت بدی است، عبارت قشنگ عبارت را چیز نکرده. ولی باید مراد ایشان این باشد که این ناظر به ظرف تقیه است. این امام علیه السلام با آوردن و الا دو تا کلام متناقض که نمی‌گوید. پس بنابراین این‌که متناقض می‌بینید یعنی هر کدام یک قید دارد. یعنی هذا صحیحٌ عند الاختیار و هذا صحیح عند التقیة. هر کدام در جای خودش. یکی‌اش مربوط به حکم صورت اضطرار است، یکی‌اش مربوط به صورت اختیار و عدم تقیه هست. این بیان اگر کسی بگوید اصلاً خب فرمایش مرحوم آقای خویی که می‌فرمایند که اینجاها نمی‌شود حمل به تقیه کرد خب هیچ وجهی برایش به نظر نمی‌رسد دیگر.

شاگرد: دو وجه احتمال دارد

استاد: حالا نکتۀ دیگر را من ضمیمه بکنم. آن نکته این هست که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که چون اینجا تقیه احتمال داده نمی‌شود معنایش این است که امام علیه السلام دو تا کلام، مرادشان از فی کل ما کیل بالصاع این هست که مستحب است که کیل بالصاع، کذلک هو. خب معنای این حرف این هست که ما هم فیه الزکاة و هم لیس فیه الزکاة را با هم جمع کردیم، تناقضی هم پیش نیامده. یعنی همان نکته‌ای را که ما عرض می‌کردیم ممکن است در کلام واحد جمع بشود تناقض پیش نیاید شما هم نهایتاً به همین مطلب رسیدید دیگر که ممکن است این دو تا در یک کلام واحد جمع بشوند هیچگونه تناقضی هم پیش نیاید. حالا مگر این، خود این کذلک هو و الزکاة علی کل ما کیل بالصاع. یعنی آقای خویی می‌خواهند بفرمایند که امام علیه السلام یک کلام متناقض صدر و ذیل دار تعبیر کرده. این‌که نیست. معنایش این است که می‌شود نفی و اثبات در کلام واحد جمع شود ولی با یک مقدری که به هر حال حالا، به هر معنایی می‌خواهیم این را معنا کنیم. چه به ظرف تقیه حمل کنیم که صاحب حدائق می‌گوید. چه به استحباب حمل کنیم، به هر حال از این عبارت استفاده می‌شود که، می‌شود بین نفی و اثبات جمع شود.

شاگرد: ولی جمع عرفی نیست حاج آقا، ایشان می‌گوید جمع عرفی نیست، باید جمع ثبوتی داشته باشد.

استاد: ایشان علتش می‌گوید چون تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید.

شاگرد: تناقض عرفی دارد.

استاد: نه. تناقض عرفی صدر و ذیل؟ آیا واقعاً اینجوری هست؟ امام علیه السلام یک کلام متناقض چیزی گفته؟ بحث ما این است که و ما رمیت اذ رمیت اینها کسی که به کار می‌برد تضاد چیزی دارد؟ اینجور نیست که. اینجور نیست که اینها تضاد فهمیده بشود. از خود همین می‌خواهم بگویم اینها هم مؤید این مطلب هست. البته این قابل چیز هست که آقای خویی می‌فرمایند که اگر شاهد خارجی نداشته باشیم اینها جمع عرفی نیست و به تناقض صدر و ذیل دارد. ولی اگر شاهد خارجی داشته باشیم دیگر تناقض صدر و ذیل پیش نمی‌آید. این آقای خویی اینجور می‌خواهند بفرمایند. ولی این که آن شاهد خارجی تناقض صدر و ذیل را برطرف می‌کند این خودش خیلی حرف سنگینی است. بگوییم امام علیه السلام یک کلام متناقض گفته، کلامی که عرف اینها را متناقض می‌فهمند ولی ما می‌دانیم که امام علیه السلام متناقض که نمی‌دانسته، پس این کلامی که گفته متناقض نبوده. در حالی که اینجور نیست، نه، این دو تا کلام با همدیگر قابل جمع هستند و می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند در کنار هم قرار گرفتنشان سبب می‌شود که هر کدام از اینها به معنای حمل شود غیر معنای دیگری و این هم ربطی به مقام امامت و عصمت و این چیزها هم ندارد. بالأخره یک متکلم عادی هم متناقض حرف نمی‌زند. همین که یک متکلم عادی دیدیم که یک عبارت، دو تا عبارت را به کار برد که این عبارت به حسب ظاهر بدوی متناقض نشان می‌دهد این خودش نشانگر این هست که از یکی از اینها آن ظهور بدوی‌اش اراده نشده خود همین کنار هم قرار گرفتن دو عبارت متناقض خودش قرینۀ بر این می‌تواند باشد بر این‌که مراد از یکی از اینها به گونه‌ای هست که با دیگری تضاد و تناقض نداشته باشد.

حالا دیگر همین مقدار، این بحث را البته ما مفصل بعداً برمی‌گردیم به آن می‌پردازیم. من همین مقدار خواستم اینجا توضیحی در این مطلب بگویم که از خود این روایت صحیحۀ علی بن مهزیار استفاده می‌شود که این تعبیرات کذلک هو و امثال اینها، اینها متناقض نیستند. اینجور نیست که کنار هم قرار بگیرند عرف اینها را متناقض ببیند و امثال اینها.

حالا این روایت‌ها بحث‌هایی دارد این صَدِّقوا هست؟ صَدَقوا هست؟ خود صَدِّقوا به چه معنا هست؟ این روایت را چجوری باید جمع کرد. اینها را حالا اجازه بدهید بحثش را بگذاریم بعداً در همان موقعی که این بحث‌ها را. نکته‌ای که می‌خواهم مجموعاً عرض بکنم آن این است که حمل کردن این روایات بر استحباب خیلی حمل طبیعی هست و در مال التجارة، حالا نکاتی در مورد مال التجارة به خصوص مرحوم حاج آقا رضا همدانی اشاره می‌کنند که در مورد مال صبی هم تأکید شده بر این‌که پرداخت بشود و امثال اینها اینها با تقیه اصلاً سازگار نیست و مجموع بحث‌هایی که اینجا هست آن این است که زکات در مال التجارة مستحب است، زکات در همین مطلق غلات مستحب است. حالا آن مطلق غلات یک بحث‌های خاص دیگری دارد که اجازه بدهید آن بحث را در جای خودش بحث کنیم. بنابراین ما حالا فردا می‌رویم در ادامۀ این بحث که حالا وقتی زکات در مال التجارۀ طفل هم مستحب است در چه صورت مال التجارة؟ در صورتی که آن را توضیح مورد استحباب زکات در مال التجارۀ طفل را این را روشن خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان